فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc158915731)

[پیشگفتار 2](#_Toc158915732)

[محور اول: مفهوم وصف 2](#_Toc158915733)

[نظریه تفصیلی مرحوم آیت‌الله خویی 2](#_Toc158915734)

[پاسخ به نظریه آیت‌الله خویی 3](#_Toc158915735)

[تقریر سوم: مفهوم وصف 3](#_Toc158915736)

[اشکال به نظریه آیت‌الله خویی 5](#_Toc158915737)

[اشکال اول: مبنایی 5](#_Toc158915738)

[اشکال دوم: 5](#_Toc158915739)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

گفته شد در آیه شریفه نبأ دو مقام از بحث هست یک مقام در منطوق آیه شریفه بود که در ذیل آن حدود ده مبحث و مطلب مطرح شد و مقام دوم که مقام اصلی و مصب بحث اصلی است در مفهوم و دلالات لایه‌های پنهان آیه بود از قبیل مفهوم، در مقام دوم عرض شد که استدلال به آیه شریفه برای حجیت خبر واحد، خبر ثقه یا عادل واحد چند تقریر و محور کلی هست؛

# محور اول: مفهوم وصف

در مفهوم وصف عرض شد که تقریرهایی می‌شود اقامه کرد و ارائه کرد برای استفاده حجیت از آیه برای خبر واحد.

به این ترتیب این تقریرها را می‌شود سامان داد؛

تقریر اول: این است که کسی بگوید من مفهوم وصف و حتی لقب یا اینجا که در حکم وصف است به شکل مبنایی قبول دارم.

تقریر دوم: آن تقریری بود که در کلام مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه آمده بود و بحث اجمالی درباره آن انجام شد و گفته شد خود کلام ایشان به تقریر اول برمی‌گردد در واقع یک بیانی است که کل وصف را درست می‌کند.

تقریر سوم: بر مبنای آقای خویی رحمت الله علیه است دیروز در باب مبنای ایشان بحثی داشتیم و عرض کردیم در باب وصف سه نظریه است؛

۱- نفی مفهوم مطلقاً

۲- اثبات مفهوم مطلقاً

۳- تفصیلی که مرحوم آقای خویی دارند.

# نظریه تفصیلی مرحوم آیت‌الله خویی

که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که وصف مفهوم ندارد که صور دیگر و تقسیمات موجوده در مقسم را نفی بکند اگر گفت اکرم العالم العادل، این وجوب اکرام را از عالم خدوم نفی نمی‌کند، قسم خاصی از عالم را نفی حکم نمی‌کند اما نفی حکم از مقسم بماهوهو می‌کند و می‌گوید که عالم بماهوهو به طور مطلق در همه احوال و شرایط وجوب اکرام ندارد اما نمی‌گوید عالم با قید دیگر اکرام را ندارد اگر جمله شرطیه بود هر دو نوع را نفی می‌کرد، اگر می‌گفت اذاکان العالم عادلاً فاکرمه این مفهومش دو ضلع داشت یکی اینکه عالم خدوم، را می‌گفت این حکم در آن نیست، یکی اینکه عالم بما هو عالم را هم می‌گفت این حکم در آن نیست.

اما در نظریه سوم در باب مفهوم وصف که آقای خویی (در طول این دویست سیصد سال که تقریباً ایشان متفرد به این نظر هستند حداقل در وجوه و اعلام برجسته کسی را سراغ ندارم که این را پذیرفته باشد) این جور تفصیل داده‌اند،

به طور حاشیه‌ای به این نظریه اشکال کردیم و اشکال ما یک کلمه بود، ایشان می‌فرمود اگر بخواهیم بگوییم در عالم بما هو هو هم می‌شود این حکم باشد قید عادل لغو است و الا لزم لغویه در این قید و وصف عالم، وقتی که روی وصف عالم که عادل باشد تأکید شد و قید احترازی و مدنظر متکلم شد، معنا ندارد که در عالم هم همین باشد.

اگر این ملاک وجوب اکرام در عالم بما هو هو باشد این تأکید بر این قید احترازی عادل، این لغو است، همه حرف ایشان این بود.

# پاسخ به نظریه آیت‌الله خویی

جواب ما هم در پاسخ یک کلمه بود که کسی که وقتی نظام سلسله‌مراتب موضوعات و احکام و تأکد بین آن‌ها را ببیند می‌گوید لغو نیست، در عالم واقع هم وقتی خودش را نگاه بکند می‌بیند واقعاً لغو نیست برای اینکه بعضی جاها شارع ملاک وجوب اکرام را در عالم بما هو عالم تمام می‌بیند بعد در عالم عادل می‌بیند اینجا هم حتی اگر آن ملاک تمام نبود این ترکیب عالم عادل، تمام دخالت را در جعل وجوب اکرام و در مقام مصلحت او دارد. واقعاً این‌جور است و خیلی جاها این‌جور است هم آن عالم به تنهایی ملاک را دارد و هم عالم عادل. منتهی شما می‌گویید یک جا جمع شد، چه می‌شود؟ می‌گوییم تأکد است و تأکد الی ماشاءالله در شرع وجود دارد.

بگوید اجتماع مثلین اینجا جایز است، اجتماع دو وجوب به حیث مستقل اگر گفتیم جایز است، می‌گوییم دو وجوب است اگر گفتیم جایز نیست می‌گوییم تأکد است در هر حال لغویت نیست که اگر اینجا با این قید تأکید می‌کند و حکمی می‌آورد معنایش این است که بدون این قید این ملاک در آن نیست. هم در مقام سنجش آن مصالح و مفاسد خودمان این را می‌یابیم و هم در واقع شریعت این امر موجود است و از این جهت واقعاً نظر درستی نیست.

# تقریر سوم: مفهوم وصف

تقریر سوم مفهوم وصف مبتنی بر این نظریه‌ای است که بحث کردیم و نقد هم کردیم به این شکل (روی مبنای آقای خویی که می‌گوید مفهوم نیم‌بند دارد، یعنی یک چیزی را نفی می‌کند و می‌گوید عالم بما هوهو این حکم را ندارد، نوع حکم در آن نیست اما در اقسام دیگر را نفی نمی‌کند)

ما اینجا می‌گوییم که در این مورد خبر ثقه در بحث ما یکی خبر داریم بما هو خبرٌ که مقسم است، مثل عالم بما هو عالمٌ است که آن مقسمی است که همان شبیه عالم بماهو عالم می‌شود.

۲- خبر عادل هست که قید دارد، اینکه خطاب می‌گوید خبر غیر ثقه و خبر فاسق حجت نیست، (برای این می‌خواهیم مفهوم درست کنیم) آقای خویی می‌گوید نسبت به شق اول مفهوم دارد یعنی اینکه گفت خبر فاسق حجت نیست، یعنی خبر بما هو خبرٌ نمی‌توان گفت حجت نیست، اگر آن خبر بما هو خبرٌ لا حجت بود قید فاسق اینجا لغو بود پس مفهوم اینجا می‌گوید عدم حجیت را از خبر بما هو خبر برمی‌دارد، خبر بما هو خبرٌ را نمی‌توان گفت حجت نیست، این‌ عدم حجیت با مفهوم کنار می‌رود عدم حجیت خبر و تبیّن برای مطلق خبر نیست، با خود آیه و مفهوم نیم‌بند آن صورت خبر بما هو خبر را می‌گوید تبیّن لازم نیست. خبر بما هو خبر را نمی‌توان گفت حجت نیست و تبیّن هست، این نسبت به آن.

قسم بعدی و حالت دوم که گفتی مفهوم ندارد خبر با قید عادل و ثقه است، آن چطور؟ گفتیم مفهوم آن را نمی‌زند که بگوید آنجا تبین لازم نیست، اینجا دلیل داریم که آنجا عدم وجوب تبیّن دارد و وجوب تبین در آن نیست.

وقتی می‌گوید خبر عادل، یکی حیث خبریت در آن است، این با مفهوم گفته شده است که نمی‌گوییم در آن حجت نیست و تبین لازم است بلکه می‌گویم تبین لازم نیست، خبر بما هو خبر تبین لازم نیست

یکی هم قید عادل و ثقه دارد، قید عادل و ثقه را می‌شود گفت وجه و دلیل می‌شود که حجت نباشد؟ تبین لازم باشد؟ حاشا و کلا.

بگوییم خبر عادل از حیث عدالت و وثاقت تبین لازم دارد یعنی وصف وثاقت و عدالت موجب وجوب تبین می‌شود، این اصلاً به ذهن نمی‌آید.

پس در خبر عادل دو حیث است، یکی خبریت بما هو هو، اینکه خبرٌ بما هو هو، مقسم آن خبر است، مصداق خبر است. خبر می‌شود گفت وجوب تبین دارد؟ خیر، چون مفهوم آقای خویی می‌گویید، پس از حیث خبریت وجوب تبین ندارد، برای این مفهومی که آقای خویی می‌گوید.

از حیث عادلیت و عدالت، می‌گوییم چون این عادل است و ثقه است، این وصف موجب شده است که بگوییم تبین بکن، این را مناسبات حکم و موضوع نفی می‌کند.

پس در خبر عادل باید حجیت را قائل بشویم و عدم تبین را، چرا؟ (تقریر سوم این است) نصف آن را با مفهوم وصف درست می‌کنیم می‌گوییم خبر بما هو خبر را نمی‌توان گفت حجت نیست، حجت است، نمی‌توان گفت وجوب تبیّن دارد، این وجوب تبین ندارد، پس در خبر عادل حیث خبریت آن وجوب تبین ندارد با مفهوم آیه، حیث عادلیت هم نه می‌تواند مانع آن باشد و نه می‌تواند مقتضی‌ عدم حجیت باشد.

اگر کسی قائل به مفهوم شد به شکل نیم‌بند، (نیم‌بند این بود که عالم عادل می‌گوید این عادل می‌گوید عالم بما هو هو اکرام ندارد)، البته عالم با یک قید دیگری مثل خدوم می‌تواند اکرام داشته باشد و آن را نفی نمی‌کند این جا می‌گوید مخبر فاسق گفت، مطلق مخبر دیگر عدم حجیت در آن نیست، وجوب تبین در مطلق مخبر نیست، پس مطلق خبر و مطلق مخبر وجوب تبین ندارد، بلکه حجیت دارد.

اما اگر این خبر با قیدی همراه شد که مانع از آن حجیت شد در اقسام، شق دوم، مفهوم آن را نفی نمی‌کند منتهی اینجا قرینه داریم که آن هم نفی می‌شود قرینه آن است که وصف وثاقت و عدالت مگر می‌تواند حجیت را نفی بکند و وجهی برای‌ عدم حجیت بشود. این معقول نیست.

این تقریر خوبی روی مبنای آقای خویی می‌شود که خود آقای خویی هم توجه دارند ولی به این شکل تقریر نکرده‌اند و از کلامشان در مصباح می‌شود استفاده کرد.

این تقریر سوم است برای اینکه بگوییم آیه شریفه دال بر حجیت خبر ثقه و عادل است با دو وجهی که به هم ضمیمه و ترکیب می‌شوند و وجه اول مفهوم آقای خویی است که می‌گوید خبر بما هو خبر تبین ندارد و وجهی که به آن ضمیمه می‌شود می‌گوید عادل بودن هم مانع برای حجیت نیست، ثقه بودن منع از حجیت نمی‌کند.

و ترکیب این دو وجه، یعنی مفهوم نیم‌بند به اضافه این وجه عقلایی که عدالت مانع برای حجیت نمی‌شود…

جمله شرطیه؛ وقتی گفت اذاکان العالم عادلاً فاکرمه، مفهوم این است که اگر عادل نیست، هر چیزی دیگری است در همه احوال اکرام ندارد، اطلاق دارد، اینجا اطلاق را باید فرض بگیریم که در مفهوم هست، اینجا هم مفهوم می‌گوید خبر فاسق حجت نیست، (روی مفهوم آقای خویی) پس خبر بما هو هو بدون هیچ قیدی تبین ندارد یا حجت است. روی فرض آقای خویی خبر بما هو خبر حجت است.

اگر بگویید این خبر خاص (آقای خویی می‌گوید با یک قید خاص را نمی‌توانم بگویم مفهوم دارد)، منتهی اینجا قرینه داریم که آن قید خاص نمی‌تواند وجه‌ عدم حجیت بشود.

# اشکال به نظریه آیت‌الله خویی

این فرمایش و تقریر سوم روشن است که از دو منظر می‌شود نقد بشود

## اشکال اول: مبنایی

بگوییم فرمایش آقای خویی در آن مفهوم تام نیست که همین نقد را می‌گوییم، آن نفی مقسم بما هو مقسم از مفهوم وصف درنمی‌آید، یعنی از وصف مفهومی برای نفی حکم برای مقسم استفاده نمی‌کنیم مگر اینکه نکته‌ای بگوییم که در تقریرهای بعدی خواهیم گفت.

گفته می‌شود اصل مفهوم نیم‌بندی که شما قائل هستید و می‌گویید اکرم العالم العادل، وجوب سنخ اکرام و نوع اکرام از عالم بما هو هو برمی‌دارد را قبول نداریم.

## اشکال دوم:

نمونه‌هایی گفته شده است که این مسئله نقد و نقض بشود

۱- این است که قید عادل را گفتید نمی‌تواند مؤثر در عدم حجیت باشد، در صورت دوم گفتید عدالت مانع از حجیت بشود، این معقول نیست، اما ممکن است بگوییم عدالت بما هی هی یا وثاقت بما هی هی نمی‌تواند مانع بشود اما می‌تواند با قیودی همراه بشود که آن می‌تواند مانع بشود و آن قیود هم از این قبیل است؛ خبر عادل است اما چون واحد است حجت نیست، مثلاً در موضوعات باید بینه باشد بنابر مشهور شاید این باشد کما اینکه در مقام قضاء باید بینه باشد، تعدد و عدالت در آن شرط است.

بنابراین آن صورتی که خبر که بما هو خبر حجت است، عیبی ندارد از مفهوم استفاده می‌کنیم اما اینکه در اقسام هیچ مانعی از حجیت نیست، این درست است اگر عدالت بما هی عدالت بگیریم نمی‌تواند مانع باشد اما این یک صورت نیست ممکن است این خبر ثقه عادل در جایی باشد که واحد است در حالی که این وحدت مانع از حجیت شده است.

یکی ظن به خلاف و عدم ظن به خلاف، همین خبر واحد ثقه و عادل احوالی دارد که آن‌ها می‌تواند مؤثر در عدم حجیت باشد، عدالت و وثاقت نمی‌تواند مؤثر باشد ولی احوال دیگری دارد که می‌تواند مؤثر باشد؛ وحدت آن، عدم ظن موافق با آن، یا ظن به خلاف آن، اینها می‌تواند عارض بر آن بشود و مانع حجیت بشود. عدم ظن به وفاق یا اطمینان به وفاق یا ظن به خلاف، اینها احوالی است که می‌تواند بر آن عارض بشود و در آن صور هیچ مانعی ندارد که بگوییم حجت نیست.

آن وقت مفهوم که در این نیست چون مفهوم نیم‌بند بود و خبر بما هو خبر را نفی می‌کرد، آن بخش دوم که خبر ثقه باشد گفتیم نمی‌تواند نفی بشود اینجا نفی می‌شود به خاطر اینکه ثقه بودن نمی‌تواند عدم حجیت را بیاورد منتهی می‌گوییم ثقه بودن با یک احوال دیگر ممکن است باشد، آن چطور؟ آن را با مفهوم نمی‌شود نفی کرد.

این اشکالی است که روی آن اشکالی وجود دارد؛ خود آقای خویی اشکال دارند، آقای زنجانی دارند و دیگران هم دارند می‌گویند حتی اگر ما مفهوم نیم‌بند بر مسلک آقای خویی را هم بپذیریم فقط می‌توانیم خبر بما هو هو حجت است، اما آن خبرهای خاص آن را می‌توان گفت حجت است؟ نمی‌توان گفت حجت نیست، چون ثقه و عدالت نمی‌تواند عدم حجیت را بیاورد.

اشکال این است، می‌گوییم اگر این وثاقت و عدالت همراه با قیودی شد، خبر یکی است، دو تا نیست، حتی وثاقت هست، عدالت نیست، ظن به خلاف وجود دارد، ظن به وفاق وجود ندارد، این حالات که ضمیمه به خبر عادل می‌شود مانعی ندارد که بگوییم در این حالات حجت نیست، مانعی ندارد، مفهومی هم نیست که آن را نفی بکند می‌تواند این مانع از حجیت بشود، این دلیل این می‌شود که بگوییم این تقریر درست نیست. این فرمایشی است که کثیری از آقایان از خود آقای خویی تا آقای زنجانی و دیگران اشکال کرده‌اند و گفته‌اند که مانعی ندارد که حتی بگوییم خبر بما هو خبر حجت است ولی آن‌ها مانع می‌شود.

وصف وثاقت و عدالت مانع حجیت نمی‌تواند بشود، این درست است اما می‌تواند مقارن با اوصاف دیگری بشود که آن‌ها مانع هستند، آن وقت مفهوم آن‌ها را نمی‌زند، وجه عقلی و لبی هم نیست که بگوییم اینها مانع از حجیت است، می‌تواند مانع از حجیت بشود، آن وقت استدلال فرومی‌ریزد.